

پرولتاریا گوشه دستش می آید

در ستون «بر در و دیوار شهر»، صفحه گزارش آیندگان ۲۶ اسفند ۵۷ متنی کوتاه چاپ شد با عنوان «اعلامیه کارگران مبارز کارخانه اتمسفر». مضمون پرآب و تاب اعلامیه همان ترجیع بند رایج بود: احقاق حقوق حقه کارگران و مبارزه با امپریالیسم خونخوار تا نابودی کامل سرمایه داری وابسته.

پیش از ظهر روز بعد، افرادی را که گفته شد کارگران همان کارخانه‌اند با چند اتوبوس به مقابل دفتر آیندگان آوردند تا اعلام کنند «اعلامیه‌ای از طرف ما منتشر نشده است.» شنیده شد کارخانه به دوستان مهدی بازرگان و شرکای نهضت آزادی تعلق دارد و این تظاهرات پاسخی است دندان‌شکن به توطئه‌های چپ برای شوراندن کارگران شریف و زحمتکش. پس از یکی دو ساعت سروصدا، وانتی از راه رسید و با هجوم تظاهرکنندگان به آن سو، معلوم شد مدیران کارخانه گفته‌اند نهار امروز مقابل دفتر آیندگان توزیع می‌شود. تظاهرات با پخش ساندویچ و نوشابه پایان یافت و جماعت به خانه‌هایشان رفتند.

دو سال پیش از آن، در زمستان ۵۵، یک صبح کنار اتوبوسی در ابتدای جاده کرج از کارگران عازم محل کار دعوت می‌کردند هرکس مهارت فنی دارد سوار شود، و وعده دادند به جوشکار و فلزکار و برقکار و افرادی از این قبیل، دستمزدی بالاتر از آنچه اکنون می‌گیرند خواهند پرداخت.

تحقیق اهل مطبوعات نشان داد کارخانه‌هایی کارگر ماهر کم دارند و این اقدام برای رقابت در جذب، یا در واقع ربودن، نیروی کار مجرب است. مدیران کارخانه‌های کارگر از دست‌داده برآشفتنند و به مقامهای بالا شکایت بردند و دعوا همان روز در جلسه فوق‌العاده هیئت دولت مطرح شد. پیدا بود رشد سریع، یا در واقع انفجار اقتصادی، سبب شده برای آموزش شمار لازم کارگر ماهر فرصت نباشد.

مقامها لابد پیش خودشان فکر می‌کردند یکی دیگر از دسته گل‌هایی است که شاهنشاه به آب داده‌اند: برای تخلیه حجم عظیم واردات از کشتیها جا نیست، بعد برای حمل آنها از بندرها کامیون نیست، بعد راننده نیست، بعد جاده نیست، و حالا باید کارگر ماهر فارسی‌ندان هم از خارج وارد کرد. در هر حال، برای خود کارگران ماهر باید خوشایند بوده باشد که صاحبان صنایع برای استخدام آنها وارد رقابتی تا حد کارگرقاپی شوند. این مسرت دیری نپایید. در پایان سال ۵۷، کارگران ماهر احساس می‌کردند ماه عسل به پایان رسیده است و دیگر خبری از مسابقه کارگررایی نخواهد بود.

با توجه به شرایط بازار کار در انتهای سال ۵۶ و لی‌لی‌گذشتن کارفرمایان به لالای کارگران ماهر، منطقیاً عجیب به نظر می‌رسید که یک سال بعد تقریباً از تمام کارخانه‌ها غوغای ضدیت با مدیران برخیزد. در اینجا هم، مانند بقیه موارد، می‌توان گفت این یعنی انقلاب، و دنبال توضیح بیشتر نگشت. اما ادعاهای کارگران کارخانه‌ها علیه کارفرمایان به همین آسانی قابل توجیه نبود.

رژیم شاه از سالها پیش به وزارت کار دستور داده بود همیشه حق با کارگر است و به صاحبان صنایع گفته بود نه تنها بیمه کامل بلکه تسویه هر ادعایی از سوی کارگران را به حساب هزینه‌ها بگذارند. در واقعیت عددی، دعوی مالی یک کارگر در برابر سود صنایع، افزایش بهای داراییها و اعتبارات سهل بانکهها رقمی قابل ذکر نبود، تا چه رسد به قیاس با مخارج زندگی پرتجمل صاحبان صنایع و دارندگان سهام کارخانه‌ها. هر آنچه را کارگران فکر می‌کنند بعدها می‌توان با زور گرفت بهتر است هم‌اکنون با روی خوش به آنها داد تا فکر انقلاب در طبقه کارگر رشد نکند.

شرایطی که رژیم شاه، بخصوص با جهش قیمت نفت، برای کارگران صنایع در نظر داشت ترکیبی بود از بهترین‌های اروپای شرقی و غربی (البته بدون اجازه رشد اتحادیه‌های نیرومند کارگری به سبک دومی): پیمان کار دسته‌جمعی، بیمه درمان و ازکارافتادگی، مستمیری بازنشستگی، و افزودن مزایایی چشمگیر به حقوق پایه کارگران.^۱

۱ مثلاً ایران ناسیونال هر سال یک پیکان به بهای تمام‌شده به هر کارگرش می‌داد. این امتیاز در رژیم جدید منسوخ شد و اعزام اجباری به جبهه جای آن را گرفت.

اقتصاددانان حساب می‌کردند سالی دو بار پاداش دادن توجیه اقتصادی ندارد، و صاحبان صنایع می‌دیدند سهم کردن کارگران در سود کارخانه توجیه اجتماعی ندارد. اما شاه (که عاشق فکرهای خودش بود) و نیز احتمالاً کسانی در دستگاه فرض را بر این می‌گذاشتند که حکومت از این پس همواره توان مالی خواهد داشت تا چنین هزینه‌هایی را از راههای گوناگون به کارفرما برگرداند.

شگفتا که وقتی رژیم به سرعت برق‌وباد سرنگون شد، کارگرانی مدیران را گروگان می‌گرفتند، دست به تحصن می‌زدند، عملاً مانع تولید و گاه حتی خروج محصول می‌شدند، و اقدامهای دیگر. در انتهای سال ۵۶ خبر چندانی از نارضایی نسبت به شرایط دستمزد و مزایا و بیمه و غیره در میان کارگران ماهر شنیده نمی‌شد و آدم کاربلد در هیچ جای مملکت بیکار نمی‌ماند. اما یک سال بعد که حکومتی مردمی با انقلاب سر کار آمد و اوضاع باید نورعلی‌نور باشد، جماعتی فریاد می‌کشیدند: نابود باید گردد. دقیقاً چه چیزی نابود باید می‌گشت؟

شاید محققان آینده با بررسی اسناد و شواهد آن روزگار به این سؤاها پاسخ دهند. شاید هم هیچ‌گاه پاسخی قانع‌کننده فراهم نشود. جهت‌گیری‌ها و خواستها متناقض، طرز فکرها و روحیات چندلایه، و نخهایی که از هر سو کشیده می‌شد چنان در هم گره خورده بود و از جاهایی ناپیدا می‌آمد که پی‌گرفتن هر یک از آن خطوط و لایه‌ها به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت از دیگری می‌رسد. در این جا فقط اشاره به چند نکته.

صاحبان صنایع در مواردی عضو هیئت حاکمه مغلوب و کلاً جزو طبقه سابقاً مسلط بودند. برخی وامهای عظیم از بانکهای تحت نظارت یا آشنای خودشان گرفته بودند و وقتی کشتی را به گرداب بلا دیدند پولها را از کشور خارج کردند و به ساحل امن رساندند. اینکه وامهای پرداخت نشده چه تعداد، کلاً چه مبلغی و به عهده چند درصد کارخانه‌ها و شرکتهای بزرگ بود باید بعدها بررسی شود. این قدر هست که افراد بسیار ثروتمند و مشهور، یا بدنام، از مدتها پیش احساس کرده بودند جای ماندن نیست. اکنون بانکها باید وثیقه را تملک می‌کردند اما هیچ بانکی برای اداره کارخانه، و ناگهان به دست‌گرفتن این تعداد کارخانه، آمادگی نداشت. خود بانکها از نظر مالکیت و مدیریت در وضعیت بهتری نبودند — آنچه رایک لا کفاف نمی‌داد می‌خواستند دولا کنند. در اختیارگرفتن و مدیریت این مؤسسات کاری بود بفرنج.

در کارخانه‌ها و شرکتهای بزرگ ناگهان انجمن اسلامی روید. صاحبان آنها حالا هم وابسته و هم بیدین به حساب می‌آمدند و اموال مصادره شده شرعاً غنیمت محسوب می‌شد. همه شروع به نالیدن کردند که حقیقتشان را خورده‌اند — و هرکس نمی‌نالید لابد ریگی به کفش داشت.^۲ کارکنان و کارگرانی که با گروه فشار همراه می‌شدند زیاد پایبند انصاف نبودند و خیلی راحت دست به افشاگری در حیطه زندگی خصوصی کارفرمایی می‌زدند که تا دیروز قبلاً سپاسگزار او بودند. همچنان که از ایرانی جماعت هم انتظار می‌رود، کسانی جهت باد، یعنی مصادره و تصرف و چپو، را تشخیص می‌دادند و برای سینه‌زدن پای علم جدید مسابقه می‌گذاشتند. شاید اکثریت قاطع کارگران خصومتی نسبت به کارفرما نداشت و با چنین رفتارهایی موافق نبود اما شغل خود را در خطر می‌دید و ناچار سکوت می‌کرد.

علم مخالفت با سرمایه‌داری کمپرادور حالا به دست انجمنهای اسلامی نوظهور می‌افتاد. این ترجیع‌بند همه جا طوطی‌وار تکرار می‌شد که صنایع ایران فقط مونتاز می‌کنند و وابسته‌اند و برای رهایی از وابستگی باید وابستگی را قطع کرد و تا وقتی وابسته‌ایم یعنی وابستگی به امپریالیسم خونخوار قطع نشده. تردید در این اصل مسلم که ترکیب ثروت و شهرت و مدیریت و کراوات لزوماً به معنی خیانت و خباثت است ضدیت با انقلاب تلقی می‌شد و عقوبت داشت. مجال بحث نبود که آیا ثروت کارفرما به معنی ندادن حق کارگران بوده یا نه، و تا چه حد. زمانه غلبه حق بر باطل بود و روزگار ناتوانی در تشخیص حق از امتیاز: اگر صنعت متهم به وابستگی به امپریالیسم اشتغال کامل ایجاد کرد، چرا انقلاب شکوهمند باید کسی را بیکار کند یا گرسنه بگذارد؟^۳

در سالهای ۵۴ و ۵۵، آشفتنگی ناشی از ریختن پول نفت در بازار به هرج و مرج اقتصادی و در سال ۵۶ به رکود تورمی انجامید

^۲ در یک مورد، سرکارگری موفق شورولت ایران شش سیلندرش را که تا آن زمان نشانه افتخار آمیز سختکوشی بود فروخت، چون حالا قرار بود مستضعف و پابره‌نه باشد.

^۳ ابتدای سال ۵۶ دستمزد کارگر ساختمانی روزی ۱۰۰۰ ریال و بهای یک پُرس چلوکباب حدود ۱۳۰ ریال بود.

و شکاف طبقاتی را عمیق‌تر کرد. اما کارگران ماهر که همچنان خواستار داشتند و می‌توانستند با عوض کردن محل کار خود حقوق بالاتری دریافت کنند جزو قربانیان نبودند. می‌توان گفت در سال ۵۷ کارگران ماهر بیشتر موافق ادامه وضع موجود — یعنی پیشین — بودند تا تن دادن به استیلای انجمن اسلامی و اجرای دستوراتی که از جاهایی ناپیدا می‌رسید. دولت موقت استدلال می‌کرد ابتدا باید اجازه داد اوضاع به حال عادی برگردد سپس برای تمشیت اوضاعی عادی تصمیم‌های عاقلانه گرفت. اما عقل سلیم بازرگان فقط روی کاغذ و پشت میکرفن معقول می‌نمود. سیستمی در هم شکسته است و آن صاحبان صنایع که بخشی از طبقه حاکم بوده‌اند و برخی از آنان مبالغی عظیم به بانکها بدهکارند در رفته‌اند. در حالی که سیل راه افتاده است و می‌کوبد و می‌روبد، و عطش مصادره مظهر روح زمان است، چگونه می‌توان به جامعه‌ای ملت‌هت‌قبولاند عادی کردن اوضاع غیر از بازگشت به شرایط سابق است؟ بازرگان، جز نالیدن و حکایت ملانصرالدین و نصیحت، جوابی برای این پرسشها نداشت. نه تنها با اصل انقلاب موافق نبود بلکه به چنین اوضاعی فکر هم نکرده بود و آن را شری شیطنی از جانب چپ می‌دانست.

اکثر کارگران ماهری که، دور از دوربین و ضبط صوت و جنجال و میتینگ، نگارنده در خانه کارگر و جاهای دیگر فرصت گفتگو با آنها یافت گفتند شرایط پیچیده‌تر از عقل آدمیزاد است، امیدی به بهبود ندارند، اوضاع جدید برای هرکس خوب باشد برای آنها تعریفی نخواهد داشت، و حاکمان جدید بازارهای اهل حجره‌اند و با فعله و باربر راحت‌ترند تا با کارگر صنعتی. در مطبوعات بزرگ پایتخت، گروه فشار در روزنامه اطلاعات هم انجمن اسلامی درست کرد. انجمن اسلامی مؤسسه کیهان قدرتی مخوف یافت و ابزار اجرای کودتای اردیبهشت ۵۸ علیه تحریریه شد. کارگران چاپخانه آیدگان تا پایان کار روزنامه دست از حمایت تحریریه برنداشتند. تشخیص می‌دادند که با یورش فاتحان، به آنها امتیازی داده نخواهد شد و فقط آلت دست می‌شوند تا فرصت آزادانه نوشتن را از نویسندگان مستقل بگیرند. از ته‌وتوی زندگی نویسنده‌ها خبر داشتند و می‌دانستند به آن بدی که تلویزیون قطب‌زاده ادعا می‌کند نیستند.

این شاید قوی‌ترین دلیل بود در رد انواع اتهامها که مهاجمان به تحریریه آیدگان وارد می‌کردند. کارگرا دقیق‌ترین ناظرانند بر منش و عمل و سبک زندگی کارفرمایان و کارمندان، و خوب می‌بینند و می‌دانند ادعاهای هرکس تا چه اندازه با عملش همخوانی دارد. برخورداری از حمایت بی‌تزلزل کارگران آیدگان تا آخر کار و حتی پس از توقیف روزنامه، به اندازه پشتیبانی گسترده خوانندگان در کارنامه تحریریه آن ثبت است^۴ (نگارنده به پاس آن دلاوری و هوشمندی، کتاب حاضر را به “کارگران چاپخانه یادگاران و خوانندگان و دانشجویهایی که هر یک از ۱۶۳ شماره روزنامه حاصل همّت و خواست آنها بود” و نیز “نسلی جدید که کنجکاو است بدانند چه گذشت” تقدیم کرده).

محمد قائم

editor@lawhmag.com

از کتاب در دست انتشار داستان آیدگان

آبان ۹۰

پی‌نوشت: آیت‌الله خمینی (تیر ۵۸) گفت: “اگر در بین کارگران انفجار بشود هیچ‌کس نمی‌تواند آن را خاموش کند.” یعنی حتی ائتلاف کوچک ستیهندگان بازار-حوزه که وانمود می‌کند جامعه را در مشت دارد نمی‌تواند؟ در هر حال، می‌توان در حاشیه جمله حکیمانه نوشت: پس از تجربه ۵۷، همراهی کارگر صنعتی بار دیگر به آن سادگی حاصل نخواهد شد.

^۴ در میان کارگران و کارکنان آیدگان کسانی بیشتر هم اهل طاعت و عبادت بودند. از جمله، خانلو، الطافی، حدادی، تبریزی، ذبیحیان، صف‌شکن، فرجاد، دهقان‌پور، خوش‌خلق، نورالله همایون (پدر داریوش همایون)، ایشکوری (سرپرست نمایندگی آیدگان در گیلان) و امامی (سرپرست نمایندگی آیدگان در خراسان). در فضای احترام متقابل و شناخت تقریباً دقیق افراد از همدیگر، برای انجمن اسلامی موسمی و نماز جماعت مظاهره‌انه که ناگهان در همه سازمانها شایع شد جایی نبود. یک کارمند بخش پیک روزنامه که به حزب جمهوری اسلامی پیوسته بود (و بعداً در جبهه کشته شد) پس از توقیف آیدگان، در روزنامه جمهوری اسلامی درباره فرسهای گرانهای خانه‌فروزگوران، عضو شورای سردبیری، “افشاگری” کرد و همه را به خنده انداخت. (با استفاده از حافظه عمید نائینی و علی ذرقانی).

کارگران صنعت نفت ایران که اعتصاب آنها پایان رژیم سابق را قطعی کرد در شرایطی با مخالفان شاه همراه شدند که بخشی بزرگ از اهل دانشگاه و درس خوانده‌های شهری برای نبرد با او صف کشیده بودند. مخالفت بخشی کوچک از بازار-حوزه، که به غلط نماینده تمام متدینین انگاشته شد، عامل مهم بعدی بود. مخالف شدن با وضع موجود مُد روز بود. توجه جهان و زیر نوافکن رفتن ایران برای مردم حقارت‌کشیده و خودبزرگ‌بین آن بسیار خوشایند است. خبرنگاران خارجی مدام از مردم کوچه و خیابان، و اگر میسر می‌شد در آبادان از کارگران صنعت نفت می‌پرسیدند: چرا (نه آیا) با رژیم شاه مخالفت می‌کنید؟

همه اینها کارگران را تشویق کرد به جنبش اعتراض بی‌بوندند. پروتاریا با الهام از ترقیخواهان به میدان آمد اما خیلی زود دریافت با اقلیتی طرف است که خود را وارث وعده الهی می‌داند. دو سال پس از آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان، کارگران صنعت نفت همان شهر که زمانی شیر نفت را بسته بودند به وضوح دریافتند واقعیت چه بود.

سالمات صنایع ایران توان همپایی با صنایع جهانی شده‌ای را که در بنگلادش برای آمریکا پارچه می‌بافند و در چین برای ایتالیا یخچال می‌سازند از دست داده‌اند، تا چه رسد که قادر به رقابت باشند.^۵ برای محصولات ایران حتی رقابت در بازارهای افغانستان و عراق و ترکمنستان و تاجیکستان دشوارتر می‌شود.

بازده و کیفیت محصول کارگرانی که سال ۵۵ در جاده کرج برای قاپیدن آنها رقابت جریان داشت به حدی غیراقتصادی پایین و بهای تولیداتشان بسیار بالاست. باید افزود کارگر ایرانی هم البته قادر است در برخی زمینه‌ها رقابت کند. مثلاً کفش دست‌دوز و اکنون تقریباً نایاب ایران در برابر واردات چینی همان حالتی را دارد که زمانی کفش مرغوب اروپایی در بازار ایران داشت. و در نیمه دهه ۵۰ کسانی مبل و صندلی دست‌ساز ایران به انگلستان صادر می‌کردند. پرده و رومیزی توری بافت تبریز همچنان با مارک آلمانی مجدداً صادر می‌شود.

اما کارگر ایرانی در تولید مدرن و در بازار کار خارج قادر به رقابت نیست. در عهد رژیم سابق هم در کشورهای جنوب خلیج فارس کارگر ایرانی قادر به رقابت با همتای هندی و افغان و بنگلادشی و پاکستانی نبود و حتی پیش از انزوای شدید جمهوری اسلامی ایران در صحنه جهانی، کارگر ایرانی خواستار نداشت. بدترین تصویر شاید در ذهن مردم ژاپن به جا مانده باشد. اوایل دهه ۱۹۹۰ ایرانیانی به عنوان توریست وارد آن کشور می‌شدند و انتظار داشتند طی چند ماه پولی حسابی کاسبی کنند و بروند. بیتوته این به اصطلاح کارگرها در پارک، و اتاقهایی پر از مردانی که مواد مخدر با خود می‌آوردند (آن هم به روش "انباری") و کارت جعلی تلفن توزیع می‌کردند، سبب شد ژاپن هم در رامحکم به روی ایرانیهای جویای کار ببندد.^۶

تا پیش از سال ۵۷ یکی از شعارهای رایج حاوی این گلایه بود که امپریالیسم خودش ماشین می‌سازد اما به ما می‌گوید فقط مونتاژ کنیم تا ما را وابسته نگه دارد. اکنون، دهه‌ها پس از دستیابی ایران به استقلال مطلق، اتومبیل مونتاژ شده در این جا گرچه به مرغوبیت نمونه خارجی نیست تفاوتی فوراً چشمگیر با آن ندارد، اما مسخره‌ترین و مزخرف‌ترین خودروها را می‌سازند و، در دنیایی که تولید اتومبیل بیش از تقاضا برای آن است، به ضرب انحصارگری و تحمیل عوارض بر مدل‌های وارداتی، به مصرف‌کننده داخلی می‌خورانند. قیمت‌های نامعقول ناشی از بهره‌وری بسیار پایین کارگر ایرانی و البته برای روبه‌راه نگه داشتن مدیریت زائد و انباشته صنایع صادره شده است. پیکان ۴۵ حتماً بهتر از آخرین تولید همان کارخانه پس از چهل سال بود.

کارگران صنعتی البته مدیریت "پولو بردار فرارکن" و ولع مصادره‌چی‌ها برای دوشیدن درآمدهای بادآورده را مقصر اصلی می‌دانند. اما حتی دکتر مهندس‌های نهضت آزادی و جبهه ملی چنانچه دولت را در دست می‌گرفتند دست‌کم بخشی از امتیازهای اعطایی رژیم سابق به کارگران صنعتی را (که در مواردی غیر عملی و فرمایشی بود) در کوتاه‌مدت تعدیل می‌کردند. در میان‌مدت،

۵ دستگاه‌های هر سه کارخانه پارچه‌بافی جاده آرامگاه — چیت‌سازی‌های ری، ممتاز و تهران — را که اوایل دهه ۴۰ بورژوازی وابسته ساخته بود در سال‌های اخیر خریداران بنگلادشی خریدند و به کشورشان بردند. ادامه کار کارخانه‌ها با دستمزد بالا و بازده پایین کارگر ایرانی ممکن نبود. زمین کارخانه‌ها را بنیاد مستضعفان، متعلق به بورژوازی خداجو، تبدیل به فروشگاه زنجیره‌ای می‌کند تا محصولات همان نوع کارخانه‌ها را، فارغ از سر و کله زدن با کارگر کم‌کار و پرتوقع، وارد کند، بفروشد و سود ببرد.

۶ دستاورد فکری کسانی را که در صنایع نفت باکو کار کرده بودند مقایسه کنیم با رهاورد صرفاً مالی کارگرهای قاچاقی از ژاپن. گروه اول بر فضای فکری عصر مشروطیت تأثیر گذاشت. تأثیر گروه دوم عمدتاً به برخی رفتارهای نمایشی مردانی جوان محدود ماند (از جمله، صداگیر آگروز پیکان خود را که گمان می‌رفت با دستمزد انجام کارهای پست در ژاپن، خریده باشند برمی‌داشتند و فنرهای آن را کم می‌کردند تا به خیال خودشان شبیه ماشین کورسی شود). کسانی که معتقدند چپ‌گرایان فکر کارگران را خراب می‌کنند بد نیست توضیحی بیابند چرا گروه بزین و درو دویم بدون هدایت آرمان‌گرایان سوسیالیست شباهتی به کارگران واقعی گروه اول نمی‌یابد. در هر حال، با این وجدان کار و این فرهنگ غالب بر جامعه، "ژاپن اسلامی" و "ژاپن دوم" شدن ایران فقط شوخی بیمزه‌ای است.

نیازی به تعدیل نبود. هر امتیازی را تورم جهنده خیلی زود بی‌اثر می‌کند. نالیدن از هجوم واردات چینی ترجیح‌بند روز است اما این نکته به عمد (و خودفریبانه) نادیده گرفته می‌شود که سیاه‌بازی توزیع مرغ یخزده و شیر یارانه‌دار در برخی کارخانه‌ها نهایتاً مانع ورشکستگی کل مملکت و پرداخت نشدن حقوق ماهانه کارگران نخواهد شد. اوضاع کلاً به برکت اغتشاش در اقتصاد ملی و عایدات نفت ادامه یافته — عایداتی که نسبت به جمعیت و نیازها مدام کمتر می‌شود و، در عین افزایش قدر مطلق، گلوهای گشاد و جیبهای عمیق طبقه جدید آماده بلعیدن آن است. حتی با توجه به عایدات آبشارمانند نفت در دهه گذشته، حساب کرده‌اند ایران از نظر درآمد سرانه ملی دست‌کم هفت درصد پایین‌تر از سطح سال ۵۶ است. شاخصهای توسعه انسانی و استاندارد زندگی از نظر قدر مطلق خوردن و پوشیدن و مدرسه رفتن و برخورداری از بهداشت و درمان بالاتر رفته اما امید نسل جوان به ارتقای اجتماعی نسبت به والدین خویش به همان اندازه افزایش نیافته است. در چنین اوضاع و احوالی، تقسیم انواع اعانه برای تأمین معاش بد نیست اما به ارتقای طبقه کارگر به سطحی فراتر از عملاً آچاربه‌دست‌کمک چندانی نمی‌کند. اینکه امروز خانواده‌های کارگرانی با دستمزد ثابت کار روزانه چگونه قادر به امرارمعاش‌اند به اقتصاد نیمه‌آشکار- نیمه‌پنهان نیرنگستان آریایی- اسلامی برمی‌گردد که همواره چندلایه و غیرشفاف بوده است.

کسانی که آرزو دارند کارگران صنعتی به جنبشهای اجتماعی بپیوندند توجه داشته باشند تجربه کارگران ماهر و آنچه از دست دادند شاید از جمله عواملی باشد که وادارشان می‌کند پیش از جانبداری در مبارزات اجتماعی بیشتر تأمل و بهتر انتخاب کنند.